

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

خلاصه مطالب گذشته

عرض کردیم که مرحوم نائینی(ره) در این تنبیه سوم در بحث اجزاء مطلبی را بیان کرده‌اند و بالأخره منتهی شدیم به اینکه این فرمایش ایشان ارتباط مستقیمی با بحث اجزاء ندارد.

ایشان عنوان کرده بودند که آیا این بحث از اجزاء، نسبت به یک شخص است یا دو شخص؟ اگر عملی از باب اماره یا اصول عملیه در حق شخصی مجزی شد، آیا در حق دیگری هم مجزی است یا مجزی نیست؟ مثلاً اگر مجتهدی فتوایش این است که صیغه عقد به فارسی صحیح است و مجتهد دیگر نظرش این است که فارسی کفایت نمی‌کند و باید عربی باشد، آیا این دو مجتهد می‌توانند با هم معامله‌ای انجام دهند که یک طرف معامله را به صیغه‌ی فارسی بخواند و طرف دیگر معامله را به صیغه عربی بخواند؟ یا مثلاً مجتهدی سوره را جزء نماز نمی‌داند و مجتهد دیگر سوره را جزء نماز می‌داند، در اینجا بگوییم: آیا اقتدای مجتهدی که سوره را جزء نماز می‌داند، به آن مجتهدی که در نماز خودش سوره را نمی‌خواند صحیح است یا نه؟

بیان مرحوم نائینی(ره) در طرح مسئله این بود که بگوییم: اگر عملی که در حق آن مجتهد عنوان اجزاء دارد، در حق دیگری هم عنوان اجزاء داشته باشد این صحیح است، اما اگر مجزی نباشد صحیح نیست.

بعد فرموده‌اند: مسئله محل إشکال و نتیجه این شد که صحت اقتدای این شخص را که سوره را جزء نماز می‌داند، به شخصی که سوره را جزء نماز نمی‌داند و نماز بدون سوره می‌خواند نپذیرفته‌اند.

اما عرض کردیم که همان طور که از فرمایشات مرحوم آقای خوئی(قدس سره) استفاده می‌شود، مسئله ارتباطی به بحث اجزاء ندارد و تعبیر به اجزاء، تعبیر صحیحی به نظر نمی‌رسد. البته از فرمایشات امام(رضوان الله تعالی علیه) در کتاب البیع نظیر فرمایش مرحوم نائینی(ره) استفاده می‌شود، اما ظاهر این است که این مسئله به بحث اجزاء ارتباطی ندارد. اجزاء در جایی مطرح است که عملی را خود انسان بر طبق حکم ظاهری و واقعی انجام دهد و بعد کشف خلاف شود که می‌خواهیم ببینیم که آیا إعادة یا قضاء این عمل و تکرار این عمل لازم است یا نه؟

لذا حقیقت مسئله این است که این بحث ارتباطی به اجزاء ندارد.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) می‌خواهیم بگوییم که این ربطی به بحث اجزاء ندارد و اینکه دیگری عملی را انجام دهد و در حق من مجزی باشد، این اصلاً معنا ندارد و تعبیر به اجزاء در اینجا درست نیست.

البته عبارتی هم از مرحوم شیخ (ره) در کتاب مکاسب خوانیم که از آن هم استفاده می‌شد که جای این بحث در باب اجزاء است، ولی حق این است که عرض کردیم. مرحوم آقای خوئی (ره) هم تصریح نکرده‌اند به این مطلب که این بحث ربطی به اجزاء ندارد، آنچه ما را در این فکر انداخت این است که وقتی ایشان همان مطلب مرحوم نائینی (ره) را در محاضرات خواسته‌اند مطرح کنند، غالب و عنوانش را عوض کرده و تغییر داده‌اند.

عنوانی که ایشان آورده‌اند، همان عنوانی است که در بعضی از عبارات مکاسب و رسائل هم وجود داشته است که ثبوت یک حکم ظاهری در حق دیگری، آیا مؤثر و نافذ در حق غیر هست یا نافذ در حق غیر نیست؟ که این محل بحث است.

مثلاً اگر مجتهدی گفت: در عقد فارسی بودن کافی است، چون دلیلی بر عربیت ندارد و همین عدم دلیل را دلیل بر عدم اعتبار شرطیت عربیت در باب عقد گرفت، آیا این نافذ در حق غیر هست یا نه؟ یا مثلاً به منزل کسی می‌روید و صاحب خانه بنا بر استصحاب طهارت میوه‌ای را جلوی شما می‌گذارد، آیا این طهارتی که او استصحاب کرده، برای شما مؤثر و نافذ است یا نافذ نیست؟

اگر گفتیم: نافذ است، خیلی از اعمال درست می‌شود، مثلاً در باب معاملات؛ یکی فارسی بخواند و دیگری عربی، یکی به صیغه ماضی بخواند و دیگری به صیغه غیر ماضی.

در عبادات هم همین طور است مثلاً از طرف میت کسی را اجیر کنید که آن اجیر مقلد کسی است که سوره را جزء نماز نمی‌داند، اما خود شما مقلد کسی هستید که سوره را جزء نماز می‌دانید، اگر گفتید که: آن عمل ظاهری که بر طبق حکم ظاهری دیگری انجام می‌دهد، در حق شما نافذ هست، در اینجا این اجاره صحیح است و ذمه آن میت هم بریء می‌شود. اما اگر نافذ نباشد، بریء نمی‌شود.

پس عنوان بحث این عنوان می‌شود که عملی که شخص بر طبق حکم ظاهری انجام می‌دهد، حالا چه مستند به اماره باشد و یا مستند به اصول عملیه، آیا در حق دیگری نفوذ دارد یا نفوذ ندارد؟

عرض کردیم که از بعضی از کلمات مرحوم شیخ (ره) در مکاسب و رسائل استفاده می‌شود که این به عنوان یک کبری کلی مفروق عنه است، اما بعضی دیگر فرموده‌اند که: دلیلی بر این کبری نداریم، اگر زید بر طبق اماره یا اصل عملی عمل می‌کند که مفید یک حکم ظاهری است، این اماره و اصل برای «من قامت الأماره عنده» حجت است اما برای دیگری حجت ندارد.

مثلاً برای زید اماره‌ای قائم شده که سوره جزء نماز نیست، این برای او حجت است، اما برای عمرو که یا آن اماره قائم نشده، بلکه اماره بر خلاف آن هم قائم شده حجت نیست، حال چگونه این عمرو می‌تواند به این زید در نماز اقتداء کند؟

مرحوم آقای خوئی (ره) بر خلاف مرحوم نائینی (ره) این نماز را صحیح می‌داند. نماز شخص مأمومی که یا اجتهاداً و یا تقلیداً معتقد است به اینکه سوره جزء نماز است، اما امام اجتهاداً یا تقلیداً می‌گوید: سوره جزئیت برای نماز ندارد، صحیح است و عرض کردیم که ایشان از راه قاعده «لاتعاد» این نماز را تصحیح کرده و فرموده‌اند: چون «لاتعاد» در مورد امام جریان پیدا می‌کند و نماز را واقعاً صحیح می‌کند نه ظاهراً.

حدیث «لاتعاد» می‌گوید: اگر نماز خواندید، بعد از مدتی متوجه اخلال در نماز به غیر از این امور خمسه شدید، یعنی به غیر از فاتحه الكتاب، طهارت، رکوع، سجود و قبله، «لا تعاد الصلاة إلا من خمس»، در این صورت نماز نیازی به اعاده ندارد.

حالا اگر مثلاً ده سال نماز بدون سوره بخواند، تا حال شک می‌کرد که سوره جزء نماز است یا نه؟ می‌گفت: دلیلی بر جزئیت ندارد، بعد از ده سال دلیل پیدا کرد بر اینکه سوره جزء نماز است، در اینجا قاعده «لاتعاد» می‌گوید: این صلاة نیاز به اعاده ندارد، لذا این مأموم می‌گوید که: این اگر ده سال دیگر هم برایش کشف خلاف شود، قاعده «لاتعاد» نمازش را واقعاً صحیح می‌کند، پس من هم می‌توانم به او اقتدا کنم.

نقد و بررسی کلام مرحوم آقای خوئی(ره)

اما آیا واقعاً این مقدار در صحت این اقتداء کافی است یا نه؟ بله درست است که شخصی که خودش اماره دارد بر اینکه سوره جزء نماز است، نمازش واقعاً صحیح می‌شود، اما برای خودش صحیح می‌شود، ولی کسی که معتقد است سوره جزء نماز است، معتقد است که این نمازش کمبود و نقصان دارد.

قاعده «لاتعاد» هم در جایی است که کسی عمل را انجام داده و بعد از عمل فهمید که اخلاقی در این عمل بوده است، اما کسی که از اول متوجه این اخلال است، مثلاً کسی که می‌داند سوره جزء نماز است، بگوید که: من این را نمی‌آورم و بعداً هم «لاتعاد» جاری کنم که این درست نمی‌شود.

حال این مطلبی بود که به نظر می‌رسد، آقایان هم روی آن فکر کنند، البته جایی این بحث در باب فقه و در همان بحث قاعده «لاتعاد» است که آیا قاعده «لاتعاد» در اینجا جاری می‌شود یا نمی‌شود؟ اما بر فرض هم که «لاتعاد» در حق آن امام جاری شود، مثلاً تا به حال اماره نداشته بر اینکه سوره جزء نماز است و نمازش را بدون سوره خوانده، حال اماره پیدا کرده بر اینکه سوره جزء نماز است، «لاتعاد» می‌گوید: دیگر نیاز به اعاده نماز نداری و این نمازهایی که تا به حال خواندی واقعاً صحیح است و این بحثی ندارد.

بله این واقعاً در حق کسی که تا به حال اماره‌ای بر جزئیت سوره نداشته صحیح است، اما در حق مأمومی که اماره دارد بر اینکه سوره جزء نماز است جریان ندارد، چون این اماره به دلالت التزامی می‌گوید: این نماز نقصان دارد و بر طبق اماره خودت نمی‌توانی به چنین شخصی اقتدا کنی. لذا آنچه ایشان در اینجا بیان کرده، به نظر می‌رسد که این اشکال به آن وارد است.

کلام مرحوم شیخ(ره) در این بحث

حال برای اینکه مقداری ابعاد این بحث روشن شود، اصل این بحث را مرحوم شیخ انصاری(ره)(مکاسب، ص 101) این طور مطرح کرده‌اند که: «لو اختلف المتعاقدان اجتهاداً أو تقليداً في شروط الصيغة»، اگر متعاقدان که خودشان یا مجتهد هستند و یا مقلد، در شروط صیغه اختلاف پیدا کنند، مثلاً یکی بگوید که: فارسی کافی است و دیگری بگوید که: فارسی کافی نیست، آیا اگر هر کدام به آنچه که مذهب و نظر خودش اقتضاء می‌کند اکتفا کند جایز است یا نه؟ که مرحوم شیخ(ره) در مکاسب سه وجه آورده است و امام(رضوان الله تعالی علیه)(کتاب البیع، ح 1، ص 360) 9 احتمال ذکر کرده‌اند.

شیخ(ره) در دنباله مطلب فرموده: «و الأولان مبنیان علی أن الأحكام الظاهرية المجتهد فيها بمنزلة الواقعية الاضطرارية»، إكتفاء و عدم إكتفاء به احكام ظاهري که اجتهاد شده است، مبني بر این است که آیا این احكام ظاهريه به منزله حکم واقعي است؟ «فالإيجاب بالفارسية من المجتهد القائل بصحته عند من يراه باطلاً بمنزلة إشارة الأخرس و إيجاب العاجز عن العربية»، پس مثلاً ایجاب فارسی از مجتهدی که قائل به صحت ایجاب فارسی است، در نزد طرف دیگر عقد که مجتهد یا مقلدی است که فارسی بودن را باطل می‌داند، به منزله اشاره لال است.

اگر دو نفر می‌خواهند با هم معامله کنند که یکی زبان دارد و دیگری لال است، آن شخص لال وقتی که می‌خواهد ایجاب یا قبول را بگوید، می‌گویند: اگر با اشاره هم بگوید: کافی است، حال شیخ(ره) فرموده: اگر بگوییم: حکم ظاهری هم به منزله اشاره آخرص است، یعنی آن مجتهدی که گفته: عقد فارسی کافی و صحیح است، این هم در حق دیگری نافذ است، همان طور که اشاره آخرص برای دیگری نفوذ دارد.

«و كصلاة المتيمم بالنسبة إلى واجد الماء»، و مثل اینکه کسی تیمم کرده و نماز می‌خواند، حال شما هم وضو گرفته و به کسی که متیمماً نماز می‌خواند اقتدا می‌کنید.

حال آیا احکام ظاهریه به منزله‌ی واقعی اضطراری است، «أم هي أحكام عذرية لا يعذر فيها إلا من اجتهد أو قلّد فيها»، یا اینکه احکام ظاهری فقط عنوان عذر دارد، یعنی کسی که به سبب یک حکم ظاهری عقد را فارسی می‌خواند، این حکم ظاهری سبب می‌شود که اگر در واقع عقد عربی معتبر باشد، در روز قیامت معذور باشد، اما این عذر برای این شخص است، ولی در حق دیگری نافذ نیست.

بعد فرموده‌اند: «و المسألة محررة في الأصول»، پس می‌بینید که محل بحث در این نیست که اجزاء در کار باشد و شیخ(ره) هم در اینجا تعبیر به اجزاء نکرده است، اما از این قرینه که فرموده: «والمسألة محررة في الأصول» شاید احتمال می‌دهیم که مرادشان بحث اجزاء باشد.

حال بالأخره در مسئله چه چیزی باید گفت؟ اگر یک حکم ظاهری در حق کسی قائم شد، آیا برای دیگری نفوذ دارد یا نفوذ ندارد؟

اشکالات استاد محترم بر این مطلب

عرض کردیم که اولاً دلیلی بر این کبرای کلی نداریم که تمام احکام ظاهریه‌ای که در حق کسی است، در حق دیگری هم نافذ است.

ثانیاً این اصلاً خودش منجر به اشکالاتی می‌شود، مثلاً دو نفر هستند که یکی فارسی بودن را کافی می‌داند و دیگری عربی بودن را لازم می‌داند، حال بحث می‌کنید که در این طرفی که عقد فارسی را کافی می‌داند بگوییم: این به حکم ظاهری است و لذا در حق غیر نافذ است، یعنی دیگری باید با آن معامله برخورد صحت بکند، حال اشکال این است که از آن طرف چکار می‌کنید؟ این کسی که می‌گوید: عربی بودن لازم است، این هم یک حکم ظاهری است، پس باید بگوییم که: این هم در حق دیگری نافذ است که اگر این حکم ظاهری بخواهد در حق او نافذ باشد، یعنی باید آثار واقع را بر این نظر مترتب کند و نتیجه‌اش این می‌شود که فارسی بودن به درد نمی‌خورد.

عرض ما این است که غیر از این مطلب، دلیلی بر این کبری نداریم که هر حکم ظاهری در حق کسی، نافذ در حق غیر است و یک اشکال بسیار مهم وجود دارد که اگر بخواهد نافذ باشد، باید از دو طرف نافذ باشد که لازمه‌اش این است که هیچ عملی صحیح واقع نمی‌شود و لذا باید بگوییم که: حکم ظاهری هر کسی، فقط در حق خودش نافذ است، اعم از اینکه از باب اماره یا اصول عملیه این حکم ظاهری را به دست آورده باشد.

تفصیل مرحوم سید یزدی(ره) در ما نحن فیه

مرحوم سید یزدی(ره) در حاشیه مکاسب تفصیلی داده و فرموده‌اند: بین جایی که علم به خلاف هست و جایی که علم به خلاف

نیست فرق وجود دارد، مثلاً زید به وسیله یک حکم ظاهری، اماره‌ای برایش قائم شده که عربیت معتبر نیست، این در حق دیگری در صورتی نفوذ دارد که علم به خلاف آن پیدا نکرده باشد، لذا اگر دیگری علم به خلاف داشت، در حق او نافذ نیست.

اشکال استاد محترم بر این تفصیل

اما با آن اشکالی که عرض کردیم، بطلان این تفصیل مرحوم سید(ره) هم روشن می‌شود، کسی که علم یا اماره داشته باشد، اماره‌ای که در حق دیگری نافذ است، در حق او نافذ نیست، خوب در این جهت فرقی نمی‌کند، چه علم بر خلاف داشته باشد و چه اماره بر خلاف. بنابراین این دو اشکالی که عرض کردیم بر این کبری وارد است.

حال مواردی وجود دارد، مثلاً در باب نکاح گفته‌اند: اگر فرض کنید که مردی زنی را نکاح کرد، به حکم ظاهری این زن زوجه او هست و دیگری که معتقد به بطلان این ازدواج است، حق ندارد با این زن ازدواج کند و بگوید: من با تو ازدواج می‌کنم، چون ازدواجت با دیگری باطل بوده است، بلکه باید با آن معامله صحت کند. آن وقت این بحث در اینجا مطرح می‌شود که در باب نکاح و طلاق، بنا بر قاعده دیگری مسئله مطرح است که باید با نکاح و طلاقی که ملت‌های دیگر انجام می‌دهند، معامله صحت کنیم، حال آیا این از باب این است که احکام ظاهریه در حق آنها، نافذ در حق ماست و یا از باب دیگری است؟ این مقداری نیاز به توضیح دارد که ان شاء الله فردا عرض می‌کنیم.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين